

زمینه ها و علل شکل گیری قیام غریب شاه گیلانی (۱۰۳۸ ه.ق)

دکتر جهانبخش ثواقب

استادیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز

چکیده

مقدمه

بحث و بررسی

زمینه های تاریخی قیام

وقایع گیلان در عصر اسماعیل و

طهماسب

وقایع گیلان در عصر شاه عباس اول

زمینه اجتماعی و اقتصادی شورش

علل قیام

آغاز قیام

فرجام قیام

غریب شاه یا عادلشاه

نگرش مورخان رسمی درباره قیام

عوامل شکست قیام

نتیجه

پی نوشت

منابع و مأخذ

چکیده

محور اصلی بحث در این مقاله، بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری یکی از قیام‌های عصر صفویه است که در سال ۱۰۳۸ هجری، در آغاز زمامداری شاه‌صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه. ق) در ایالت‌گیلان به‌وقوع پیوست و به قیام «غریب‌شاه» و «عادلشاه» معروف شده است. هر چند طراحان اولیه این قیام تعدادی از اعیان و بزرگان ناراضی محلی بودند، لیکن به‌سرعت دامنه آن گسترده شد و بسیاری از مردم شهرها و روستاهای گیلان در مخالفت با دولت مرکزی، با قیام همراه شدند.

اعیان و بزرگان به قصد دستیابی به قدرت دودمانی و محلی، و مردم فرودست مناطق گیلان بر ضد نظام اقتصادی موجود و بهره‌کشی‌های عمال دولت از آنان، از فرصت پیش‌آمده بهره جستند و قیام گسترده‌ای را ترتیب دادند. تبیین این قیام، بررسی زمینه‌ها و علل بروز، شناخت عوامل شکست و پیامدهای آن هدف اصلی این مقاله است.

واژه‌های کلیدی

بیه‌پیش، بیه‌پس، گیلان، غریب‌شاه، عادلشاه، شاه‌صفی، املاک خاصه، ساروخان، شاه‌عباس، صفویه

مقدمه

ایالت گیلان در عصر صفویه هم به لحاظ سیاسی و هم از جنبه اقتصادی، از اهمیت خاصی برخوردار بود. این ایالت که در دوران گذشته، «هیرکانیا» نامیده می‌شد در ساحل جنوبی دریای خزر واقع است و رشته جبال مرتفع البرز، آن را از سرزمین‌های جنوبی جدا کرده است. خاکش بسیار حاصلخیز است و رودخانه‌های زیادی در آن جریان دارد. ایالت گیلان نواحی زیادی را در برمی‌گرفت و گاهی طبرستان و مازندران نیز جزو آن محسوب و عنوان «دارالمرز» به آن اطلاق می‌شده است. مردم گیلان جسور و دلیر و مغرور بودند؛ به‌خصوص اهالی نواحی واقع میان مازندران و گسکر که به علت موانع طبیعی و جدایی از بقیه قسمت‌های ایران، از حکومت مرکزی اطاعت نمی‌کردند و به سلاطین ایران وقعی نمی‌نهادند.

در دوره‌های تاریخی پیش از صفویه، در این ایالت سلاطین کوچکی به استقلال حکومت می‌کرده‌اند که در عصر صفویه، اعقاب آنها در گوشه و کنار آن، روزگاری گذراندند. مقارن ظهور شاه اسماعیل صفوی، چند حاکم محلی در منطقه گیلان حکومت می‌کردند که شاه اسماعیل در ادامه جنگ‌های خود با ملوک الطوائف داخلی توانست ایالت گیلان را به تصرف درآورد.

ایالت گیلان در خلال دوره صفویه، بارها دستخوش شورش و قیام برضد دولت مرکزی شد که با واکنش نیروهای نظامی صفویه مواجه گردید. حکام محلی گیلان هر بار به قصد حکمروایی مستقل، از اطاعت دولت صفویه سر باز می‌زدند که این امر دخالت قزلباشان در امور گیلان را به دنبال داشت، تا اینکه با شورش خان احمدخان گیلانی در آخرین سال‌های سده دهم هجری قمری، شاه‌عباس توانست با شکست و فراری دادن اوو برانداختن حکومت محلی گیلان، آن ایالت را به «خاصه» تبدیل کند و اداره آن را به‌دست وزیر اعزامی واگذار نماید.

شاه‌عباس برای تحکیم قدرت دولت مرکزی، اگر چه توانست قیام‌های محلی را به‌شدت فرو نشاند و حکومت محلی گیلان را براندازد، لیکن تحرکاتی که همچنان درمیان بزرگان محلی برای بیرون رفتن از یوغ صفویه و به‌دست آوردن

حکمرمایی در گیلان وجود داشت به کلی از میان نرفت. در واقع قدرت و تسلط شاه‌عباس در طول زمامداری که با درایت و کفایت توأم بود، اگر چه مانع از تسلط مجدد حکام و امرای محلی به قدرت شد، لیکن نتوانست این روحیه را از آنان سلب نماید، لذا پس از مرگ وی و مقارن جلوس شاه صفی بر تخت سلطنت، دولت صفوی با قیامهایی از جانب مردم روبه‌رو شد که قیام مردم گیلان در سال ۱۰۳۸ ه. ق از این نمونه است.

بحث و بررسی

در بررسی چگونگی وقوع قیام غریب‌شاه در عصر شاه‌صفی، چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

۱- بررسی زمینه‌های تاریخی قیام مردم گیلان در خلال دوره صفویه در قالب نگرش براوضاع سیاسی گیلان

۲- زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی قیام

۳- علل خاص مؤثر در شکل‌گیری قیام

پس از بررسی و تحلیل زمینه‌ها و علل شکل‌گیری قیام، می‌توان به تبیین اصل حادثه و پیامدها و عوامل نافرجامی آن پرداخت و دیدگاه مورخان رسمی عصر را درباره قیام ارزیابی کرد.

زمینه‌های تاریخی قیام

چندین قرن پیش از آنکه سلسله صفویه در ایران استقرار یابد، سرزمین گیلان به دو قسمت تقسیم شده بود: یکی «بیه‌پیش» به مرکزیت لاهیجان که به قسمت شرقی سفیدرود گفته می‌شد و دیگر «بیه‌پس» یا قسمت غربی سفیدرود که مرکز آن شهر رشت بود. مردم گیلان، آب را «بیه» می‌گفتند و چون سفیدرود در میان آن ولایت جاری است، یک طرف را بیه‌پیش و طرف دیگر را بیه‌پس و همچنین «رو پیش» و «رو پس» یا پساگیلان نیز می‌نامیدند. لذا دو قدرت نیز در گیلان به ظهور رسید که مرکز اولی در لاهیجان یعنی گیلان خاوری و دیگری در فومن یا رشت محل فرماندهی گیلان باختری بود (۱۱. ص ۱۶۵ و ۱. ص ۱۱۰).

حکومت بیه‌پس به‌طور موروثی متعلق به خاندان «دباج» یا اسحاق‌وند (سلاطین اسحاقیه) بود که نسب خود را به پادشاهان ساسانی می‌رساندند. امیره دباج حکمران معروف این ناحیه به سبب استحکام قلاع خود و اتکا به وضع جغرافیایی گیلان که سرزمینی کوهستانی و پوشیده از جنگل بود از ایلخانان مغول، چنان که انتظار داشتند، اطاعت نمی‌کرد و همین امر منجر به انجام حملاتی از جانب ایلخانان مغول به گیلانگردید. از آن پس تا ایام شاه اسماعیل صفوی، اوضاع گیلان دستخوش حوادث و درگیری‌های داخلی نوادگان امیره دباج و از طرفی درگیری‌ها و زد و خورد بین گیلان‌بیه‌پیش و بیه‌پس بود، به‌گونه‌ای که حتی در زمان توقف شاه‌اسماعیل در لاهیجان، درگیری بین میرزا علی فرزند سلطان محمد حاکم بیه‌پیش و امیر اسحاق فومنی حاکم بیه‌پس که به‌ضدیت با میرزا علی برادر زن خود پرداخت، در جریان بود که هیچ‌کدام از آن بهره‌ای نیافتند. قرار متارکه جنگ بین دو قسمت گیلان در همان سالی بسته شد که اسماعیل صفوی خود را شاه خواند، یعنی در سال ۹۰۷ ه. ق (۱۸. صص ۱۷۱-۹ و ۱۵. ص ۱۳۶).

وقایع گیلان در عصر اسماعیل و طهماسب

پس از درگذشت امیراسحاق، مجدداً درگیری بین جانشینان او و گیلان بیه پیش واقع شد و همین ستیزه‌ها موجب دخالت شاه اسماعیل در اوضاع گیلان گردید که سپاهیان او چندبار ناگزیر مصمم به تصرف بیه پس شدند. در یکی از این لشکرکشی‌ها در سال ۹۱۲ ه. ق که شاه اسماعیل تصمیم به تصرف بیه پس گرفت، امیرحسام‌الدین، زن و پسر خودامیره دباچ را نزد شاه فرستاد و خواستار بازگشت سپاه صفوی گردید و شاه نیز پذیرفت (۱۲). ص ۱۱۷ و ۱۸. (ص ۲۶۱).

پس از فوت امیرحسام‌الدین در سال ۹۲۲ ه. ق حکومت بیه پس در دست پسر اوامیره دباچ قرار گرفت. وی ابتدا سر از اطاعت شاه اسماعیل پیچید، لیکن چون پادشاه صفوی آهنگ تسخیر گیلان کرد، امیره دباچ که در برابر وی یارای مقاومت ندید، ناچار در ۹۲۴ ه. ق به اطاعت او گردن نهاد و از شاه لقب «مظفر سلطان» گرفت و در گیلان سکه به نام شاه اسماعیل زد. امیره دباچ پیوند خود را با شاه از طریق ازدواج با خیرالنساء بیگم دختر شاه اسماعیل محکمتر کرد. از این تاریخ تا سال ۹۳۰ ه. ق سال مرگشاه اسماعیل، روابط گیلان با دربار صفوی حسنه بود، لیکن امیره دباچ در زمان شاه طهماسب اول از دولت صفوی روی برتافت و چون سلطان سلیمان خان قانونی، پادشاه عثمانی، در سال ۹۴۰ ه. ق، بر آذربایجان تاخت، به سپاه او پیوست و مورد لطف سلطان عثمانی قرار گرفت. اما سرانجام سه سال بعد در شروان به دست سرداران قزلباش گرفتار و به فرمان شاه طهماسب به قتل رسید. از این سال، (۹۴۳ ه. ق) پادشاه صفوی، حکومت بیه پس را به خان احمد حاکم بیه پیش بخشید و بدین صورت حکومت هر دو ناحیه به دست وی افتاد. خان احمد پس از درگیری با سلطان محمد کهدم و پسر اوامیره شهنشاه و کشتن آنان و شکست نیروهایش توانست ولایت بیه پس را تصرف نماید، زیرا پس از فرار مظفر سلطان به شروان، مدتی در ولایت بیه پس هرج و مرج حاکم بود تا اینکه امیرسلطان محمد کهدم به دعوی خویشی مظفرسلطان و به داعیه وراثت ملک گیلان، با بزرگان و اشراف و اعیان و سرداران سپاه بیه پس متفق شده و در رشت قدرت گرفت (۱۷). ص ۳۰-۱۱ و ۱۵. ص ۵۷ و ۸۶).

خان احمد که در این زمان حکومت هر دو ناحیه گیلان به او رسید و پسرسلطان حسن، از سادات امیرکیای ملاطی حسنی بود. عم او کارکیا میرزا علی در زمان سلطنت ترکمانان آق قویونلو، در لاهیجان حکومت می کرد و پس از آنکه اسماعیل در هفت سالگی به کمک مریدان صفویه توانست خود را به گیلان برساند، از او به مهربانی پذیرایی کرد و حدود شش سال او را نزد خود نگاه داشت. به همین سبب شاه اسماعیل چون به سلطنت رسید، حکومت گیلان را همچنان بدو بازگذاشت. شاه طهماسب اول نیز پس از آنکه مظفرسلطان حکمران گیلان بیه پس را کشت، حکومت آن قسمت را به خان احمد برادرزاده کارکیا میرزا علی داد. چون خان احمد در صغر سن بود، شاه طهماسب حکومت گیلان را موقتاً به برادر خود بهرام میرزا داد که خود نارضایتی‌هایی در مردم بیه پیش ایجاد کرد، لیکن پس از اینکه خان احمد به سن رشد رسید، شاه طهماسب حقوق او را رعایت کرد و او را حکمران بیه پیش شناخت و بیه پس را نیز ضمیمه قلمرو او کرد.

خان احمد به تدریج رشد کرد و در کارها مستقل شد. پس از تسلط بر گیلان بیه پس، و بالا گرفتن تظلمات و تحکمت او و غارت و چپاول آن ناحیه، اشراف و اعیان بیه پس، پس از مصلحت‌اندیشی، امیره شاهرخ را که با سلسله اسحاقیه نسبت دوری داشت، به پسری امیره حسام‌الدین برداشتند و از خلخال به گیلان آوردند. وی مدت هفت سال، به

امر سلطنت گیلان بیه‌پس مشغول بود و به روش سلاطین سابق گیلان، احکام و ارقام خود را طغرا می‌کشید و مهر و نشان می‌کرد، و در عین حال سکه و خطبه به نام شاه طهماسب می‌کرد. لیکن خان احمدخان حاکم لاهیجان بارها از او نزد شاه طهماسب بدگویی کرد تا اینکه شاه طهماسب او را به دربار طلبید و سرانجام به قتل رسانید (۱۷ صص ۳۱-۳۳ و ۱ ص ۱۱۰).

شاه طهماسب بعداً حکومت گیلان بیه‌پس را به سلطان محمودخان فرزند مظفر سلطان داد و منصب وکالت او را به کار کیا احمد سلطان فومنی سپرد و اتالیقی (الله‌گی، محافظت) او را به دایم‌دار بیک صفوی، شوهر خواهر مظفر سلطان داد و آنگاه او را روانه گیلان بیه‌پس نمود. سلطان محمودخان در ۱۲ ربیع‌الاول سال ۹۶۵ ه. ق وارد رشت و دارالاماره خویش گردید و مدت پنج سال به حکومت پرداخت تا اینکه احمد سلطان به سببی از او اندیشناک گشت و به شاه طهماسب نوشت که او لیاقت سلطنت و ریاست ندارد، بدان امید که شاه حکومت گیلان بیه‌پس را به اقطاع او مقرر خواهد کرد. به فرمان شاه طهماسب هر دو را به قزوین آوردند. شاه طهماسب، سلطان محمودخان را به شیراز فرستاد و میرغیاث‌الدین محمد شیرازی را به معلمی وی انتخاب کرد، اما خان احمدخان که با سلاطین اسحاقیه عداوت قدیمی و خصومت شدید داشت، با اعزام یکی از معتمدان خود توانست معلم را بفریبد و او نیز با زهر، سلطان محمودخان را کشت و خود در لاهیجان نزد خان احمد پناه گرفت.

شاه طهماسب به سبب این قضیه از خان احمدخان حاکم گیلان بیه‌پس رنجیده خاطر شد و چون از تحویل دادن میرغیاث‌الدین محمد نیز به فرستادگان شاه در چند نوبت امتناع ورزید، خشم شاه از او افزونتر گشت، زیرا از اطاعت شاه طهماسب سر باز زد. با قتل یوقلی سلطان، ایلچی شاه طهماسب به فرمان خان احمد که به جهت استحکام امور سرحد و سامان گیلان بیه‌پس و بیه‌پیش و توابع آمده بود و انحرافات دیگری که از خان احمد سر زد، خشم شاه برانگیخته شد و با صدور فرمانی معصوم‌بیگ اعتمادالدوله را در رأس سپاهی از اردبیل و مغان و ارسبار رود و قزل‌آغاج، لنگرکنان و خلخال و طارم مأمور کرد تا به اتفاق حکام محلی دیگر چون حاکم طالش آستارا، حاکم گسکر و حاکم کهدم به گیلان بیه‌پس حمله نمایند و خان احمدخان را دستگیر کنند.

سرانجام پس از چند جنگ، خان احمد (در سال ۹۷۵ ه. ق) دستگیر شد و به فرمان شاه ابتدا به قلعه قهقهه و سپس به قلعه اصطخر فارس فرستاده شد و در آنجا زندانی گردید (۱۵ صص ۱۳۰-۱۲۸ و ۱۷ صص ۶۲-۳۱ و ۱ صص ۱۱۴-۱۱۰).

شاه طهماسب پس از دستگیری خان احمد، حکومت بیه‌پس را به جمشیدخان فرزند سلطان محمود داد. این شخص پس از مرگ پدر (که بر اثر توطئه خان احمد به قتل رسید) متولد شد و شاه طهماسب ضمن موسوم نمودن او به جمشید، تربیت او را برعهده دایم‌دار بیک صفوی گذاشت که مدت هفت سال در خلخال این مأموریت را انجام داد. در ایام حکومت جمشیدخان که ۱۸ سال طول کشید، ساکنان گیلان بیه‌پس در امنیت به سر می‌بردند، امور به دست احمد سلطان که در مرتبه وکالت استقلال به هم رسانیده بود، قرار داشت. وی برای جمشیدخان از شاه طهماسب نیز دختر طلبید و اوهم خدیجه بیگم از شاهزاده خانم‌های صفوی را به عقد جمشید درآورد و روانه گیلان نمود. اما بعد بین جمشیدخان و احمد سلطان کدورت رخ داد که در نتیجه احمد سلطان از وکالت عزل و شخصی به نام کامران میرزا به جای او منصوب شد. لیکن کامران میرزا با خدعه توانست جمشیدخان را به قتل رساند (۱۷ صص ۷۸-۵۳ و ۱۵ صص ۱۳۰-۱۲۹ و ۲۳ صص ۶۳۳-۶۲۶). این امر خود موجب بروز شورش و اختلافاتی در گیلان بیه‌پس گردید.

از طرفی پس از گرفتاری خان احمدخان، دواج نام لشته‌نشایی که در خدمت احمدسلطان بود از او برید و مخفیانه به لشته‌نشا رفت و عده‌ای را دور خود جمع کرد و حاکم آنجا را که از طرف شاه طهماسب گماشته شده بود به قتل رسانید. وی خود را بهامیره دواج ملقب و سپاه به شهر لاهیجان کشید و آنجا را همراه با لشته‌نشا و توابع تصرف نمود و سرداران و سپهسالاران ولایت بیه‌پس را تابع خود گردانید و مدت یکسال و نیم به حکومت لاهیجان و لشته‌نشا پرداخت. اما سرانجام او نیز در درگیری بانبروهای شاه طهماسب از بین رفت (۱۰. صص ۵۷۱-۵۷۰ و ۱۷. صص ۶۱-۵۸).

خان احمد مدت ۱۲ سال در زندان به سر برد تا اینکه با روی کار آمدن محمدخدا بنده، با متوسل شدن به مهدعلیا همسر او، از زندان آزاد شد و مجدداً حکمران گیلان بیه‌پس گردید. در مدت پادشاهی محمدخدا بنده، به دلیل خویشاوندی خان احمد بامهد علیا، وی در گیلان فرمانروای مطلق بود و خواهر شاه، مریم‌سلطان، را نیز به زنی گرفت، با این ازدواج پایه‌های سلطنت و قدرت وی استوارتر گردید. وی پس از ورود به گیلان سعی نمود با شدت و خشونت بر گیلان بیه‌پس مسلط شود که لطمات و خسارتهایی را به مردم وارد کرد (۴. صص ۶۹-۶۶ و ۱۷. صص ۶۸-۶۴).

وقایع گیلان در عصر شاه‌عباس اول

با روی کار آمدن شاه‌عباس سیاست تمرکزگرایی شدیدی دنبال شد، وی درصدد برآمد که ملوک‌الطوایفی و سلسله‌های محلی را در کشور براندازد و با ایجاد یک حکومت قوی و مستقل مرکزی، قدرت و فرمان دولت، یعنی شخص شاه را بر تمام کشور حاکم سازد. این امر خان احمد را با خطری جدی روبه‌رو ساخت، زیرا شاه‌عباس حکومت خان احمد را بر نمی‌تافت و دنبال فرصت و بهانه‌ای بود تا به گیلان لشکرکشی نماید و سرانجام در سال هزار هجری قمری، به حکومت خان احمد پایان داد.

موضع‌گیری‌ها و رفتارهای خان احمد بهانه لازم را برای حمله شاه‌عباس به گیلان فراهم نمود. در سال ۹۹۸ ه. ق. ۱۵۹۰ م. که سال سوم سلطنت شاه‌عباس بود، یکی از سرداران شاه به نام محمدشریف خان چاووشلو (از استاجلوها) به علت خشم شاه به گیلان پناه برد و خان احمد از استرداد او سرپیچی کرد. نامه‌ای نیز مبنی بر مصالحه با دولت عثمانی به شاه‌عباس نوشت و چندی بعد نیز نمایندگان به دربار عثمانی گسیل داشت. این موارد به‌علاوه رد پیشنهاد خواستگاری از دخترش برای محمدباقر میرزا (صفی‌میرزا) پسر شاه‌عباس، همه موجب ناراحتی شاه صفوی و حمله او به گیلان گردید. تلاشهای خان احمد برای دریافت کمک از تزار روس یا سلطان عثمانی بی‌نتیجه ماند و اوناگزیر پس از شکست در برابر قوای شاه‌عباس به شروان فرار کرد و حکومت گیلان در دست سرداران شاه‌عباس افتاد. (۱) (۴. صص ۴۰۲-۳۹۳، ۴۷۴-۴۶۴ و ۱. صص ۴۱۸، ۴۴۸، ۴۵۱).

خان احمد پس از ورود به شروان، وزیر خود خواجه حسام‌الدین لنگرودی را با تحفه‌های فراوان به نزد سلطان مراد سوم عثمانی فرستاد و از او کمک خواست و سپس خود نیز عازم درگاه سلطان عثمانی شد (۴. صص ۴۶۶ و ۱. صص ۴۵۰-۴۴۹). خان احمد با توجه به اختلافات مذهبی و سیاسی دولتهای عثمانی و ایران و علاقه دولت عثمانی به تصرف عراق، برای تحقق اهداف خود که همانا حکمروایی مستقل در گیلان بود به تکاپو پرداخت؛ به همین سبب متوجه دولت عثمانی شد و قصد داشت از آن طریق با حمایت یک کشور دیگر به آرزوی خویش نایل گردد. زیرا نزدیکی به دولت عثمانی را تضمینی برای استقلال خود می‌دانست. او حتی شکایاتی نیز به دربار جلال‌الدین اکبر

پادشاه مغول هند نوشت و سعی نمود تا از نفوذ او برای خلاصی خود از خشم شاه‌عباس استفاده کند. از طرفی خان احمد در حقیقت قدرت و نیرومندی و بسط صفویه را نتیجه‌تریبیت و مجاهدت تبار خویش می‌دانست، لذا اطاعت و آستان‌بوسی معمول آن زمان، باطبع وی موافق نیامد و از این نظر روح سرکشی داشت که نام‌آوری خویش را با دارا بودن حکمرانی مستقل گیلان دنبال می‌کرد.

اسکندریبیک ترکمان از نامه‌ای که خان احمد برای خواندگار روم فرستاد، نتیجه‌گرفت که خان احمد برای بقای خود حاضر شد گیلان را پیشکش سلطان عثمانی نماید و در تحت لوای او به بقا و فرماندهی خود ادامه دهد. (۲) (۱) ص ۴۴۹). از این نظر می‌توان چنین استنتاج کرد که وی برای عدم اطاعت از شاه‌عباس و حفظ موجودیت خود به این کار تن داد، با اینکه شاه‌عباس وسایل سلطه او را در گیلان فراهم آورد، لیکن او بدانرازی نشد. همچنین می‌توان گفت شاید احمدخان می‌خواست با ایجاد جنگ و جدال بین شاه‌عباس و سلطان عثمانی، نظر شاه را به جای دیگر معطوف و خود به آرزوی دیرینه‌اش برسد. اقدامات خان احمد قبلاً موجی از نفرت را در دل شاه صفوی برانگیخته بود و شاه می‌خواست در وقت مقتضی، خان احمد را به بند بکشد، ولی او نیز از عواقب کار اطلاع داشت، می‌دانست که یگانه راه همبستگی بین او و شاه صفوی، تسلیم محض و آستان‌بوسی مسند قدرت است که این را احمدخان بر نمی‌تافت.

نامه‌های سلطان عثمانی به شاه‌عباس درباره خان احمد (۱۶) صص ۱۰۴۴-۱۰۳۹ و ۴ صص ۴۷۸-۴۶۷) و سرزمین گیلان و شکایات خان احمد به پادشاه گورکانی هند (۸) ص ۲۸۱). همه بی‌نتیجه ماند و او نتوانست به گیلان باز گردد. شاه‌عباس پس از فرار خان احمد، ولایات گیلان را به سردارانی که موجب شکست خان احمد شده بودند داد. از آن جمله ولایت لشته‌نشا را به میرعباس سلطان سپهسالار او داد و سپهسالاری لاهیجان را به طالشه‌کولی یکی دیگر از سرداران او سپرد. علی‌بیک سلطان وکیل و سرپرست ابراهیم‌خان والی گیلان بیه‌پس را هم به لقب خانی و حکومت بیه‌پس مفتخر ساخت (۱) ص ۴۵۱ و ۱۷-۱۳۹-۱۳۵ و ۴ صص ۴۷۶-۴۷۴). اما پس از چندی بوسعید نامی از سران گیلان با طالشه‌کولی سپهسالار لاهیجان و گروهی از سرداران بیه‌پس و بیه‌پس مصمم شدند که استقلال از دست رفته گیلان را تجدید و حکام و سپاهیان قزلباش را از آن سرزمین بیرون کنند. پس در شهر لاهیجان دولتی مستقل به وجود آوردند و سه‌فرستاده نزد خان احمدخان به استانبول فرستادند تا به کشور باز گردد. سختگیری‌های سرداران و مأموران شاه در گیلان، و از طرفی روحیه رام نشدنی و بی‌باک گیل‌ها، و تلاش حکام محلی برای بازیافتن موقعیت از دست رفته در بروز شورش مؤثر بود. لیکن بانتشار این خبر، شاه‌عباس که قصد برانداختن حکومت‌های محلی را داشت، برای تحقق سیاست تمرکزگرایی، بار دیگر فرهادخان قرامانلو را با قوای کافی برای تنبیه شورشیان روانه گیلان کرد. در همان حال حکومت گیلان بیه‌پس را نیز به فرهادخان سپرد و او را به لقب فرزندگی مفتخر گردانید. سرداران قزلباش در اندک زمانی لاهیجان را گرفتند و دولت نویناد گیلان را بر هم زدند و بوسعید و طالشه‌کولی به جنگ‌ها فرار کردند. در همان سال علی‌خان حکمران بیه‌پس نیز شورش کرد که فرهادخان قرامانلو توانست او را شکست دهد و با دستگیری او، سراسر گیلان دوباره به اطاعت پادشاه صفوی درآمدند. بوسعید و طالشه‌کولی را نیز پس از چندی در جنگ‌های گیلان دستگیر کردند و به دستور شاه کشتند (۱) صص ۴۶۳-۴۶۱، ۴۹۱ و ۱۷ صص ۱۵۴-۱۴۷).

با کشته‌شدن میرعباس سلطان سپهسالار خان احمد به تحریک شاه‌عباس، مجدداً شورش دیگری در لشته‌نشا پدید آمد. میرعباس که قبلاً از خان احمد رویگردان شده و به شاه‌عباس پیوسته بود، از طرف او به حکومت لشته‌نشا

منصوب شد، ولی غالباً در مصاحبت شاه به سر می‌برد. شاه‌عباس که به نحوی قصد داشت شر او را از سر خود کم‌کند با ترفندی موجبات به قتل رسیدن او را فراهم کرد (۱. ص ۴۹۹ و ۱۷. ص ۱۶۴، ۱۶۶). از این‌رو، یکی از بستگان میرعباس سلطان به نام کارکیا علی حمزه در سال ۱۰۰۳ ه. ق درلشته‌نشا سر به طغیان برداشت و غیبت درویش محمدخان روملو از سرداران قزلباش را که به جای فرهادخان به حکومت بیه‌پیش منصوب شده بود، غنیمت شمرد و با ده هزارتن از مردم همراه خود بر لاهیجان تاخت و آن شهر را غارت کرد. اما او هم نتوانست استقلال گیلان بیه‌پیش را تجدید کند و به دست سرداران قزلباش کشته شد. شاه‌عباس در پی خبر این شورش به درویش محمدخان دستور قتل عام ولایت لشته‌نشا را داد (۱۷. صص ۱۷۲-۱۶۹ و ۱. صص ۵۱۴-۵۱۳ و ۴. صص ۵۴۶-۵۴۰). با اینکه وی سه روز به مردم مهلت داد که خود را از معرکه کنار بکشند، اما سرانجام «آدم بسیار از صوفی و چینی [چگینی] اروملو و ملازمان امرای بیه‌پس، به اتفاق سپهسالاران و اعیان داخل بلاد لشته‌نشا و بلوکات شده، جمعی کثیر از مردم لشته‌نشا و توابع، عرضه تیغ یاسا گشتند و اسیر و برده بسیار به دست لشکریان افتاده، نهب و تاراج بی‌حد و حصر نمودند» (۳) (۱۷. ص ۱۷۱).

خان احمدخان حاکم فراری گیلان بیه‌پیش که در استانبول به سر می‌برد پس از مرگ سلطان مراد سوم، در سال ۱۰۰۳ ه. ق به بغداد رفت و سرانجام در همانجا در سال ۱۰۰۵ ه. ق درگذشت (۱. ص ۵۲۹). گیلان نیز به دنبال برخوردهای پی‌درپی و کشتارهای متوالی سرانجام در سال ۱۰۰۷ ه. ق به تصرف شاه‌عباس در آمد. وی توانست سراسر گیلان را از تصرف تیولداران و حکام بیرون آورد و آن را جزو املاک خاصه شاهی قرار دهد و حکومت آن سرزمین را به میرزا محمدشفیع خراسانی معروف به «میرزای عالمیان» وزیر فرهادخان قرامانلو سپرد (۱. صص ۵۱۵، ۸۰۳ و ۱۷. صص ۲۶۰-۱۷۱). شاه‌عباس در سال ۱۰۰۵ ه. ق ۱۵۹۶ م. نیز به مازندران لشکر کشیده و چهار سلاله‌امیران محلی را سرنگون ساخته و مازندران را نیز جزو املاک خاصه خویش قرار داده بود (۱. صص ۵۸۶-۵۱۸). شاه‌عباس که این‌گونه شورش‌ها و قیام‌ها را با شدت و خشونت فرو می‌نشانده، از فتح خود در گیلان بسیار شاد شد و چون «خاطر خطیر شهریارکشورگشا از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دارالسلطنه قزوین نوای عیش و عشرت» (همان. ص ۴۹۹). برافراشت و به جشن و سرور نشست. اما آنگاه که شاه‌عباس در ۱۰۳۸ ه. ق وفات یافت. فرصتی فراهم شد تا داعیه‌دارانی که سالها در انتظار به سر می‌بردند، زمینه را برای اهداف خود که همانا دستیابی مجدد به قدرت در گیلان بود مساعد بیندارند و با تعیین پسر جمشیدخان رشتی به شاهی، علم طغیان برافراشتند.

زمینه اجتماعی و اقتصادی شورش

از نظر اجتماعی جامعه گیلان از دو طبقه تشکیل می‌شد: طبقه فرادست یا حاکم و طبقه فرودست یا محکوم. طبقه حاکم گیلان دارای سنت دیرینه‌ای بود که مطابق فرهنگ محلی به اعمال قدرت و نفوذ خود می‌پرداخت. طبقه حاکم را اعیان سلاله‌های محلی، زمینداران و عمده‌مالکان و صاحبان اقطاع تشکیل می‌دادند. اینان گاه با نفوذ سیاسی و گاه با سلطه اقتصادی خود بر مردم اعمال قدرت می‌کردند. در وضع این طبقه حاکم با سیاست تمرکزگرایی شاه‌عباس اول تغییر پدید آمد. بدین صورت که شاه‌عباس پس از تصرف گیلان و برانداختن حکومت محلی خان احمد گیلانی، آن سرزمین را ملک خاصه اعلام کرد و اداره آن به دست مأموران و دیوانیان اعزامی از مرکز افتاد. لذا اعیان و خوانین و اعقاب سلاله‌های محلی که موقعیت گذشته خویش را از دست دادند، راه اختفا و انزوا پیش گرفتند و در

کمین فرصت نشستند تا مگر روزی مراد خویش بجویند. به جای اینان، دیوانیان، تحصیلداران و مأموران دولتی قرار گرفتند و به اعمال فشار و ستم بر مردم پرداختند.

در مقابل طبقه حاکم، طبقه محکوم قرار داشت که مرکب از صاحبان حرف، پیشه‌وران، رعایا، کشاورزان و کارگران محلی بود. صاحبان حرف و پیشه‌وران به کارها و مشاغل معمولی جامعه می‌پرداختند و از طبقات مولد جامعه محسوب می‌شدند. رعایا و کشاورزان به کار زراعت و کشاورزی و باغداری و بویژه تولید ابریشم می‌پرداختند. سطح زندگی این طبقه چندان رضایت‌بخش نبود و فشار مالیاتی سنگین بود، زیرا معافیت‌های مالیاتی شاه‌عباس در نواحی مرکزی، شامل منطقه گیلان نمی‌شد. خاصه شدن گیلان که اقتصاد آن بر پایه کشاورزی و کلاً زمینداری قرار داشت، خود موجب افزایش فشار مالیاتی بر مردم گشت بویژه پس از انحصار ابریشم به فرمان شاه که مهمترین کالای آن عصر به شمار می‌آمد و گیلان از نواحی عمده ابریشم‌خیز ایران محسوب می‌شد. تولیدکنندگان ناچار بودند که ابریشم را به عاملان شاه بفروشند که پس از ذخیره‌شدن در انبارهای شاهی، خود شاه‌عباس به طرق مختلف (از طریق کمپانی‌های خارجی، ارامنه و غیره) به فروش آن اقدام می‌کرد.

اراضی خاصه یا خالصه متعلق به شخص شاه بود و عواید آنها مستقیماً به خزانه‌شاهی داخل می‌شد یا به مصرف مخارج دربار می‌رسید و قسمتی از آنها نیز تیول‌اعضای دستگاه سلطنتی یا افراد سپاهیان مخصوص شاه و کارمندان و مؤسسات و ادارات بود. از این‌رو، عایدات ایالات خاصه در خود محل نیز صرف امور اقتصادی و رفاه حال عامه نمی‌شد و در مجموع زندگی مردم در فشار و تنگنا قرار می‌گرفت.

حکومت دیرپای وزیران گیلان نیز موجب خستگی و آزدگی رعایا از آنان شده بود (۱۷ ص ۲۶۱). شورشها و قیامهای گاه‌به‌گاه در خطه گیلان (همان . ص ۱۷۱ به بعد) و لشکرکشی‌های دولت مرکزی برای سرکوب این تحریکات، بر زندگی مردم تأثیر می‌گذاشت و از این رهگذر دستخوش ضرر و زیانها و خساراتی می‌شدند.

قلمرو اراضی خاصه (مثل گیلان و مازندران و نواحی دیگر) به وسیله وزیران و عاملان ویژه‌ای که صرفاً در امور کشوری قدرت داشتند و از طرف دولت شاه تعیین می‌شدند اداره می‌شد. شیوه اداره اینان از لحاظ رعایا بهتر از شیوه اداری حکام و بیگلربیگیان نبود. ساخت دیوانی اداره گیلان قبل از وقوع قیام غریب‌شاه گیلانی، مرکب از یک وزیر، یک معتمد، چند سپهسالار نظامی، چند دبیر، چند محاسب و مستوفی و افرادی به‌عنوان محصل مالیاتی (جمع‌کنندگان مالیات) بود. به واسطه سابقه مردم گیلان در قیام علیه دولت صفویه طبیعی است که سختگیری و خشونت مأموران دیوانی مرکزی در آن منطقه شدید بود (۱۳ صص ۱۹۷-۱۸۹). این امر بر مردم فشار وارد می‌کرد و آنان را در برابر این اجحافات آماده و مساعد تحریکات خشن می‌نمود.

در قیام غریب‌شاه نیز اگر چه عده‌ای از بزرگان و ملاکین در پی اهداف خودآغازگر آن شدند، اما با پیوستن توده مردم به این شورش به سرعت طرفداران غریب‌شاه افزایش یافتند و این شورش به شکل یک حرکت اجتماعی از طرف مردم گیلان درواکنش به فشارهای مالیاتی و ظلم عاملان صفوی درآمد. مردم در این قیام گسترده، علیه‌ظلم و حکومت مرکزی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی اعتراض کردند و به‌زودی حکمرانان دولتی را از منطقه دور کردند. به‌عبارتی، این حرکت اجتماعی که مورخان روسی (۶ ص ۵۵۴). آن را یکی از بزرگترین قیامهای مردمی در قرن یازدهم هجری قمری به حساب آورده‌اند، با شدت گرفتن دامنه آن، رهایی از تسلط مأموران حکومتی و استقلال بیشتر

را طلب می‌کرد. تصرف انبارهای ابریشم و کالاهای دیوانی نشان‌دهنده خشم مردم از تحمیلات دولت بر این ولایت بود. زیرا مالیات ابریشم معادل یک سوم محصول، و صدور و فروش ابریشم گیلان را شاه در اختیار داشت و محصول ابریشم گیلان ۸۰۰۰ عدل بود (۱۳. ص ۲۸۱ و ۵. ص ۷۴۴). که بالاترین میزان این محصول در کشور بود. انحصار محصول ابریشم که به مقدار زیاد در گیلان به عمل می‌آمد در بروز نارضایتی توده مردم مؤثر بود و آنان برای رهایی از این انحصار و نیز کاستن فشار مالیاتی و تغییر در مناسبات اقتصادی حاکم قیام کردند و مالکان و حکام و متنفذین نیز بیشتر برای مقاصد سیاسی‌خویش در رأس این قیام قرار گرفتند.

به نوشته اسکندربیک ترکمان: «وزرا و عمال گیلان و تحویلداران مال دیوان، از غوغای عام و هجوم لثم سراسیمه گشته، جهت حفظ جان و صیانت ناموس و عیال خود به کنار کشیده، اکثر دست از اموال و ائقال باز داشتند و آن بی‌دولت‌اندست‌درازی‌ها به جهت دیوانی و مملکت‌تجار و اغنیا و متمولین هر دو ولایت نموده، آلف و الوف تصرف کرده به باد بی‌نیازی دادند.» (۲. ص ۱۶).

علل قیام

در بروز قیام غریب‌شاه گیلانی عوامل چندی دخالت داشت که از وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر آن ولایت و سابقه گیلان در دارا بودن حکومت‌های محلی نشأت می‌گرفت.

۱- زمینه تاریخی خطه گیلان در قیام و شورش، و عدم اطاعت از سلاطین صفویه که بارها به وقوع پیوسته بود به واسطه سلاله‌های محلی بانفوذی که در این دیار داعیه حکومت‌داشتند، در بروز این شورش مؤثر بود. زیرا بازماندگان این خاندانهای متنفذ در فرصت‌های مناسب جهت دستیابی به قدرت محلی، به جنگ و جدال با قدرت مرکزی برمی‌خاستند. بنابراین ملاکین و خوانین ناراضی محلی برای کسب قدرت دودمانی خود در منطقه و امارت یافتن در گیلانات از تغییر قدرت سیاسی در دولت صفویه بهره جستند و به شورش پرداختند.

۲- سیاست شدید تمرکزگرایی شاه‌عباس در خوابانیدن شورش‌های ایالات و برانداختن حکومت‌های محلی که این امر در گیلان نیز با خشونت انجام گرفت، تا مدتی از بروز شورش جلوگیری کرد، لیکن با مرگ او مالکان و خوانین محلی که موقعیت اقتصادی خود را علاوه بر موقعیت سیاسی بر اثر شیوه جدید مناسبات ارضی شاه‌عباس در گیلان از دست داده بودند، با هدف تغییر اوضاع و مناسب بودن فرصت، دست یازیدن به قیام را راه حلی برای تحقق هدف خویش یافتند.

۳- سیاست اقتصادی شاه‌عباس مبنی بر خاصه نمودن گیلان، افزایش بار مالیاتی بر مردم و کشاورزان، انحصار ابریشم گیلان در دست شاه، و ظلم و ستم بیش از حد دیوانیان در گیلان بر مردم و برقراری تحمیلات و مالیات‌های گزاف بر روستاییان، و عدم رسیدگی دولت به اوضاع پریشان آنها، همه موجب بروز نارضایتی و خشم توده مردم شد و آنها نیز به قصد تغییر شرایط موجود به نفع خویش و دستیابی به مال و اموالی که در تصرف دیوانیان بود و آن را حق خود می‌پنداشتند، وارد قیام شدند و به سرعت یک قیام اجتماعی علیه دولت صفوی و نظام اقتصادی حاکم شکل گرفت که عمده مناطق گیلان را در بر گرفت.

در گزارش‌های مورخان به این انگیزه‌های دوگانه شرکت‌کنندگان در قیام یعنی ملاکین و خوانین قدیمی، و توده مردم به نحوی اشاره شده است. ملا عبدالفتاح فومنی در علت بروز قیام آورده است: «چون زمان وزارت اصلان بیک و

پسرش اسماعیل بیک، و میرزا تقی اصفهانی و میرزا عبدالله قزوینی، مدت هفده سال در گیلان بیه پس امتداد یافته بود، مردم از طول زمان ایشان و ظلم و عدوان به تنگ آمده و از تحکیمات ملازمان و منصوبان، رعایا ظلم‌ها دیده و ستم‌ها کشیده بودند، و از تحمیلات و اطلاعات بی‌ملاحظه ناموجه بی‌وجه ایشان، جمع کثیری از مستأجران و تحویلداران و کدخدایان ورعایا، متواری گشته، در زی اختفا می‌گردیدند، و هر چند به اردو رفته، حالات خود را عرض می‌کردند، بهبودی نمی‌دیدند و مدت پنجاه سال نیز مصروف شده بود و فتنه و فتور گیلان برطرف گردیده و ارباب داعیه نیز در کمین فرصت نشسته، منتظر فرصت می‌بودند. موافق اقتضای فلکی، چون گیلانیان به حکام سابق خود در ایام ظهور سلاطین صفوی، معادات ورزیده و نفاق در گیلان شیوع یافته و حکام سابق بنا بر شامت مخالفت گیلان مستأصل شده بودند، و بزه حکام سابق در گردن اهل گیلانات مانده... [لذا پس از مرگ شاه‌عباس] جمعی دیگر به گمان فرصت از کنج اختفا به‌در جسته... کالنجار سلطان را عادلشاه لقب دادند» (۱۷). صص ۲۶۲-۱۶۱ و قیام کردند.

۴- پیروزی‌های اولیه نیروهای غریب‌شاه و غارت اموال و دارایی‌های دیوانیان و تحویلداران و کلانتران و انبارهای دولتی که بر اثر غافلگیری مأموران دولتی به انجام رسید خود در وسعت دامنه قیام و تحریک و تهییج شورشیان مؤثر بود. کم‌سن و سالی اسماعیل بیک وزیر در گیلان و اختلاف نظر متابعان وی و عدم تدبیر و درایت کافی در چگونگی مقابله با قیام‌کنندگان، موجب شد که کار از دست دولتیان بیرون رود و مردم نیز به رغبت یا اکراه به نیروهای غریب‌شاه پیوستند و شورش گسترده شد به گونه‌ای که در ابتدای امر، نیروهای مقابله‌گر، توان رویارویی با شورشیان را نداشتند.

آغاز قیام

پس از آنکه اورنگ سلطنت صفویه در ۱۰۳۸ ه. ق به دست سام میرزا معروف به شاه‌صفی، نوه و جانشین شاه‌عباس اول قرار گرفت، اولین حادثه‌ای که وی با آن مواجه شد، شورش مردم گیلان بود که به شورش یا قیام غریب‌شاه معروف است. این حادثه رابه لحاظ اهمیت از نظر واقعه‌نگاری و اینکه در آغاز سلطنت شاه جدید اتفاق افتاد، مورخان عصر شاه‌صفی شرح داده‌اند. اگر چه عبارات آنها درباره قیام‌کنندگان بسیار تند و زننده است. بر اساس این گزارش‌ها می‌توان کیفیت شروع قیام و گسترش دامنه آن و فرجام قیام را که به شکست منجر شد ترسیم نمود.

قیام از آنجا آغاز شد که عده‌ای از حکام و ملاکین گیلانی چون: عنایت‌خان لشته‌نشایی، سلطان ابوسعید چیک، کربلایی محمد گوکه، کوله محمدخان کوچصفهانی، جوت شاه‌مراد گیلوایی، محمدبیک پسر شاه‌مراد، شیرزادبیک کسیمی، آتش باز خشک بیجاری و جمعی دیگر که در خفا می‌زیستند، به گمان موقعیت مناسب به واسطه درگذشت شاه‌عباس، کالنجار سلطان پسر جمشیدخان رشتی را به سلطنت برگزیدند و او را «عادلشاه» نامیدند (همان . ص ۲۶۲). جمشیدخان از خوانین بیه‌پس گیلان بود که در زمان شاه‌عباس سرنگون شده بود. پسرش کالنجار که اینک به شاهی برگزیده شده بود، پس از مرگ پدر تولد یافت و تا مرگ شاه‌عباس در خفا می‌زیست. بزرگان مزبور، پس از این اقدام، حرکت خویش را آشکار کرده و در شهرها و نواحی گیلان به ایجاد شورش پرداختند. آنها ابتدا اموال کلانتر لاهیجان را غارت کرده و سپس به غارت و قتل بسیاری دست زدند. پس از اینکه شورش دامنه یافت، لشکر عادلشاه (غریب‌شاه) به هر جا که وارد می‌شد با نواختن نقاره بر شور و هیجان مردم می‌افزود تا آنکه به زودی جمعیت کثیری - حدود سی‌هزار نفر - به گرد او جمع شدند. قصد وی تسخیر کل گیلانات از بیه‌پیش و بیه‌پس و حتی تمامی ملک دارالمرز و رستم‌دار بود. شورشیان در بیستم شعبان ۱۰۳۸ ه. ق توانستند شهر رشت را تصرف نمایند. در آن ایام وزارت رشت با میرزا اسماعیل فرزند اصلان بیک بود. وزیر مذکور با جمعی از ملازمان خود در برابر نیروهای غریب‌شاه

صف‌آرای گشت و از گرگین سلطان حاکم گسکر نیز کمک خواست. او سپاهیبه مدد حاکم رشت فرستاد، ولی نیروهای مدافع کاری از پیش نبردند. با فرار حاکم رشت، غریب‌شاه (عادلشاه) وارد رشت شد و کلیه ابریشمی را که به‌عنوان مالیات از گیلان وصول شده و در رشت انبار گشته بود و ارزش آن بالغ بر سیصد هزار تومان می‌شد به‌دست آورد (همان . صص ۲۶۵-۲۶۳ و ۲ . صص ۱۶-۱۵).

در گزارشهای رسمی آمده است که «گیلانیان از وخامت عاقبت اندیشه ناکرده‌دست به تاراج و تالان قصبه برآورده، مبلغ‌های کلی از مال سرکار خاصه و تجار و عجزه و مساکین و رعایا و زیردستان برده، جمع کثیر به قتل آوردند و بعد از اخذ غنایم و قسمت‌در میان ملازمان خود به‌خاطر جمع روی توجه به جانب لاهیجان نهادند.» (۱۹ . ص ۵۰).

نیروهای غریب‌شاه پس از رشت عازم فومن شده و چون اهالی فومن خود را تسلیم کردند از غارت آن شهر خودداری کردند. لشت‌نشا نیز که به‌دست غریب‌شاه افتاده بود غارت گشت، ولی در همین زمان به اهالی لشت‌نشا خبر رسید که میرزا عبدالله (فرزند خواجه علی‌شاه اصفهانی) که به وزارت لاهیجان اشتغال داشت از بیرامقلی‌سلطان میرصوفی و حیدر سلطان قویله حصارلو حاکم تنکابن کمک خواسته و قصد حمله به لشت‌نشا را دارد. نیروهای لشت‌نشا که در اردوی غریب‌شاه بودند از این خبر ترسیده و قصد بازگشت به آنجا را داشتند. غریب‌شاه پس از شنیدن خبر مزبور، سپاه را از فومن عازم لشت‌نشا نمود تا به لاهیجان رود.

در همین حال ساروخان حاکم آستارا که به کمک گرگین سلطان حاکم گسکر آمده بود به جانب رشت که هنوز غریب‌شاه از آنجا به قصد لاهیجان حرکت نکرده بود تاخت‌بیرمحمود پیربازاری که نایب غریب‌شاه بود وقتی حرکت آنها را به جانب رشت دید گریخت و سپاهیان او متفرق شدند. نیروهای دولتی به رشت آمده و شهر را غارت کردند و سپس به سیاه رودبار رفته و شروع به مذاکره برای دفع غریب‌شاه کردند.

در پیشروی به سمت لاهیجان چون خبر عبور لشکر «پر شور و شر غریب‌شاه» از آب سفیدرود به مدافعان (مانند حیدر سلطان و بیرامقلی سلطان و ملازمان و نفرات قشون آنها) می‌رسد، آنان درنگ را جایز نمی‌دانند و آنچه اسباب و اموال سرکار خاصه و تجار روس که در قلعه مضبوط بود برمی‌دارند و به قصبه دیلمان عقب‌نشینی می‌کنند. میرزا عبدالله وزیر و میرمراد کلانتر بعد از وقوع فرار صوفیان و رفتن ملازمان حیدرسلطان، ناچار شهر و قلعه را با اموال و اسباب خود رها کرده و از مهلکه بیرون می‌روند. غریب‌شاه از این واقعه مسرور گشت و به راحتی وارد لاهیجان شد و در کنار سفیدرود، کیا فریدون چیک از او استقبال کرد. وی پس از سه روز توقف در لاهیجان متوجه رانکوه تنکابن گشت. توجه او به تنکابن در پی نامه‌ای بود که مردم آنجا بدو نوشتند و نسبت به زجر و سختی‌هایی که متحمل شده بودند از او کمک خواستند. لذا غریب‌شاه با سپاه خود عازم تنکابن شد، لیکن با مقاومت حیدر سلطان قویله حصارلو مواجه شد و شبانه‌از اردو فرار کرد و به جانب لاهیجان تاخت و لشکرش را به جانب لنگرود راهی کرد که در مواجهه با نیروهای حیدر سلطان گروهی کثیر به قتل رسیدند. غریب‌شاه از لنگرود به جانب لاهیجان فرار کرد، ولی در نزدیکی لاهیجان با لشکر میرمراد و بهرام قلی سلطان صوفی برخورد کرد. ناچار از راه آستانه اشرفیه روانه لشت‌نشا شد و جمعی از سران لشکر و نیروهای او در لاهیجان از بین رفتند (۱۷ . صص ۲۷۴-۲۶۳ و ۱۹ . صص ۵۲-۵۰).

با دامنه یافتن این شورش در گیلان و پیروزی‌های اولیه غریب‌شاه و رسیدن اخبار آن به‌دربار شاه صفی، وی مصمم شد که با شدت این غایله را خاتمه دهد. از این‌رو، ساروخان‌طالش حاکم آستارا را مأمور کرد تا با کمک گرگین سلطان حاکم گسکر و محمدی‌خان حاکم کهدم به دفع غریب‌شاه بپردازد. سرانجام در محل کوچصفهان از توابع رشت بین دو گروه درگیری رخ داد و شکست بر نیروهای غریب‌شاه افتاد و «آن مخدولان همچون شغال از پیش شیران بیشه هیجا گریزان شده [پناه] به جنگل‌ها بردند و جنود ظفر ورود، آن بی‌عاقبتان را تعاقب نموده از کوچصفهان تا لشته‌نشا که قریب به چهار فرسخ است در قتل و اسر و سبی آن جماعت تقصیر نکردند.» (۱۹ ص ۵۳).

بدین ترتیب این شورش با خشونت و کشتار قیام‌کنندگان سرکوب شد. عددکشته‌ها را تا ۸۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. کیافریدون سپهسالار غریب‌شاه، کشته شد و کربلایی محمدکو وزیر و مشاور شورشیان و عنایت رحمت از سرکردگان سپاه و برادر اومحمد زمان بیگ و غریب‌شاه که در جنگل‌ها پناه گرفته بودند به‌دست نیروهای دولتی افتادند. ساروخان آنها را به اصفهان به‌دربار شاه صفی فرستاد. شاه صفی با تمام فتنه و آشوبی که غریب‌شاه به پا کرده بود، ابتدا قصد بخشش او را داشت، ولی بنا به تحریک‌اطرافیان تصمیم به قتل او گرفت (همان . صص ۵۳-۵۲ و ۱۷ . صص ۲۷۵-۲۸۱ و ۹ . صص ۲۳۶-۲۳۷). قبل از اجرای اعدام، در عمارت عالی قاپو جشن بزرگی ترتیب داده‌شد و مردم اجتماع کردند. سپس مدتی غریب‌شاه را زجر دادند. از جمله پاهای او را نعل کردند و «حسب الامر فک اسفل او را سوراخ نموده» در جلوی دیدگان جمعیت نظاره‌گر بر بالای قیق در میدان [نقش جهان] اصفهان آویزان کرده و تیرباران نمودند. ملازمان او رانیز به قتل آوردند «و از بیم آن سیاست، فتنه خواب آلوده باز به خواب رفت و امنیت از کار رفته قامت استقامت برافراشت» (۱۷ . ص ۲۸۱ و ۱۹ . ص ۵۴).

اولتاریوس که چندین سال پس از وقوع این حادثه آن را گزارش کرده، در کیفیت‌دستگیری و قتل غریب‌شاه می‌گوید که پس از دستگیری «پالهنگ و زنجیر بر دستها ودوش او گذاشتند و در این حالت سوار بر الاغش کردند و با عده‌ای فواحش به عنوان ملتزم رکاب که عقب و جلوی او حرکت می‌کردند، نزد شاه‌صفی بردند. شاه‌صفی دست‌ور داد تا چهار دست و پای غریب‌شاه را مانند اسب و الاغ نعل زدند و به او گفت در سرزمین گیلان که خاکش مرطوب و نرم است بدون نعل راه می‌رفتی، ولی در اینجا که زمین سفت است باید تو را نعل کنند که بتوانی راه بروی. سه چهار روز تمام غریب‌شاه رادر حضور شاه‌صفی به انواع و اقسام وسایل شکنجه می‌کردند و در روز چهارم او را به میدان شاه بردند و به بالای ستون و تیر وسط میدان کشیدند و هدف تیر و گلوله قرار دادند، بدین ترتیب که شاه صفی خودش نخستین تیر را به طرف او رها کرد و بعد به اطرافیان گفت: هر کس مرا دوست داشته باشد تیری به سوی این خائن خواهدانداخت. همه کمانهای خود را کشیده و آنقدر تیر بر بدن غریب‌شاه زدند که جسد او بر بالای ستون مشبک شد. سه روز تمام این جسد بالای ستون باقی ماند و بعد آن را پایین کشیده و به خاک سپردند» (۵ . ص ۵۹۵).

پس از فرو خوابیدن قیام غریب‌شاه، اطرافیان او همه به فجیع‌ترین وضعی کشته‌شدند. حسب الامر شاه صفی اهالی گیلان (که در منطقه میان مازندران و گسکر سکونت داشتند) به کلی خلع سلاح شدند و حتی شمشیرها و تیر و کمان و زوبین را از آنها گرفتند و فقط داسی که برای درو کردن و بریدن چوب به کار می‌رفت برای آنان باقی گذاشتند. لکن طالشی‌ها را که بین گسکر و آستارا ساکن بودند و به قلع و قمع لشکر غریب‌شاه کمک کرده بودند خلع سلاح نکرده و به آنها اجازه دادند که سلاح داشته باشند.

شاه صفی که بر اثر این قیام، از روحيات مردم مرعوب شده بود به ساروخان حکم کرد که مردم «گیلان را استمالت داده، از تقصیرات و زلات ایشان گذشته رقم عفو بر جرایم جرایم ایشان کشیدیم» (۱۹ . ص ۵۳ و ۲ . ص ۱۸) و ساروخان نیز دستور داد تا «هرکس از لشکریان اسیر و برده داشته باشند به تصدق فرق اشرف اقدس مستخلص سازند». لشکریان همه اسیران را آزاد نمودند تا روانه خانه‌های خود گردند و برای استواری دولت ابد مدت (صفوی) دعا کنند (۱۷ . ص ۲۸۰).

در طی این جنگ و پیروزی «ساروخان» حاکم آستارا که از خود دلآوری و شجاعت زیادی نشان داده بود مورد عنایت و تشویق خاص شاه صفی قرار گرفت، لیکن بهرام (بیرام) قلی سلطان صوفی به دلیل بی‌رحمی و شقاوتی که نسبت به مردم انجام داده بود و به جهت قصوری که در جریان برخورد با غریب‌شاه از وی صادر شده بود از کار حکومت دیلمان عزل و به جای او آدم سلطان (ادهم بیگ) گرجی یوزباشی غلامان به حکومت دیلمان و رانکوه منصوب گشت (همان . ص ۲۸۵ و ۱۹ . ص ۵۳).

شاه صفی در همان سال (ربیع‌الآخر ۱۰۳۸ هـ . ق) «بنا بر رشد و کاردانی و اعتمادمهم دیوانی و رفاهیت حال رعایا و صلاح حال برابا»، میرزا محمدتقی وزیر مازندران را برای اداره گیلان برگزید و وزارت کل گیلانات را ضمیمه مازندران نمود و اداره آن ولایت را به وی سپرد. همچنین وی مأموریت یافت تا اموال خاصه شریفه و سایر اجناسی را که در زمان «فتور غریب‌شاه» به تاراج رفته بود، با تفحص و جست‌وجو از دارندگان آن وصول نماید (۲ . ص ۱۸ و ۱۹ . ص ۷۰). بر اثر این قیام زیان خزانه شاهی و بزرگان به ۳۰۰ هزار تومان بالغ گشت و مأموران شاهی کوشیدند این خسارت را جبران کنند و از کسانی که در نهب و غارت‌انبارها مظنون شده بودند به زور شکنجه پول می‌گرفتند (۱۷ . صص ۲۸۴-۲۸۲).

غریب‌شاه یا عادلشاه

برخی از نویسندگان عصر صفوی عادلشاه را همان غریب‌شاه می‌دانند و برخی دیگر آنها را دو نفر ذکر کرده که هر دو در دوره شاه صفی در گیلان قیام کرده‌اند. عبدالفتاح فومنی که از اهالی گیلان است، «عادلشاه» را لقب همان کالنجار سلطان پسر جمشیدخان می‌داند که سالها در لباس فقر و فنا و گمنامی و ناکامی به سر می‌برد و عده‌ای از بزرگان محلی گیلان او را به این لقب موسوم ساخته و به سلطنت برداشتند. سپس به خانه پیرشمس گل گیلوایی که به اعتقاد آنها شیخ زمان بود آمده، کمر او را بستند و بر اسب‌نشانده و نقاره به نام او زدند. به اعتقاد وی همین عادلشاه را عراقیان و قزلباشان غریب‌شاه می‌گفتند (همان . ص ۲۶۱-۲۶۰ و...). بنابراین در نوشته فومنی، عادلشاه و غریب‌شاه یک شخصیت است که با دو لقب شهرت یافته است.

لیکن در برخی از این متون آمده است که پس از قتل غریب‌شاه، عده‌ای که هنوز متنبه نشده بودند شخص دیگری را به ادعای برادری غریب‌شاه یا نبیره جمشیدخان، عادلشاه نام نهادند و «اراده بغی و طغیان» داشتند. اما قبل از هر گونه اقدام، میرزاتقی‌وزیر مازندران و گیلان مشهور به ساروتقی از محل اختفای آنها اطلاع یافت و پس از دست یافتن بر آنان «آن بی‌عاقبت بی‌سعادت را با فتنه‌انگیزان بی‌خرد به نهانخانه عدم فرستادند و آتش فتنه آن ولایت به زلال اقبال همایون خاقانی انطفا...» (۲ . ص ۱۸) پذیرفت و آرامش به گیلان برگشت. در تاریخ ملاکمال (۷ . ص ۲۱) هم شرح واقعه طوری بیان شده که عادلشاه شخص دیگری غیر از غریب‌شاه است.

رضاقلی خان هدایت که بعدها از این حادثه یاد کرده نیز این دو «فتنه» را از دوشخص می‌داند و می‌گوید: «... عجیب‌تر از این قضیه عادلشاه است که گیلانیان شخص دیگری به دست آوردند و او را عادلشاه برادر غریب‌شاه خواندند و او نیز به دست آمده سفاهت آن قوم آشکارا شد.» (۲۴ . ج ۸ . ص ۴۴۰) در *منتظم ناصری* نیز آمده است «... در سنه ۱۰۳۸ فتنه دیگری در گیلان بر پا شد و آن این است... چون غریب‌شاه... در اصفهان در میدان نقش جهان به دیار عدم فرستاده شد بعد از او گیلانیان، دیگری را به دست آورده او را عادلشاه برادر غریب‌شاه خواندند و او نیز گرفتار و نابود گردید و این دو واقعه در عصر شاه صفی بوده است.» (۳ . ص ۱۴۶).

به نظر می‌رسد قول عبدالفتاح فومنی را بتوان به دلایلی ارجح دانست. زیرا قول مورخان بعدی که از منابع عصر صفوی بویژه نوشته اسکندربیک ترکمان (در ذیل عالم‌آرای عباسی) برداشت شده، به دلیل بُعد زمانی و مکانی با واقعه نمی‌تواند مبنای قضاوت و اظهار نظر قرار گیرد، مانند نقل قول اعتمادالسلطنه و رضاقلی خان هدایت که از مورخان دوره قاجاریه به شمار می‌روند. اسکندر بیک ترکمان که این مورخان از او نقل کرده‌اند نیز اثر خود را بعد از وقوع حادثه و به عنوان ذیلی بر تاریخ عالم‌آرای عباسینگاشته و با بعد مکانی که با حادثه داشته، شاهد عینی آن نبوده و نوشته وی مبتنی بر مسموعات بوده است. چون سرزمین گیلانات در عصر صفویه همواره ناآرام و محل بروز شورشهای پی‌درپی بوده و کالنجار سلطان شخصیت اصلی این قیام به هر دو لقب: غریب‌شاه و عادلشاه اشتهاار یافته بود، این مورخ، دو شخصیت جداگانه را از آن مراد کرده است. شاید هم بزرگ‌نمایی از اقدامات ساروتقی، اعتمادالدوله بعدی شاه صفی، بوده که در سرکوب این شورش نقش داشته است. اما عبدالفتاح فومنی از نظر زمانی و مکانی به حادثه نزدیک بوده و از شاهدان عینی این قیام و دیگر وقایع گیلانات در عصر صفویه می‌باشد. وی از وقایع نگاران رسمی صفویه نبوده، بلکه اثر او یک تاریخ محلی است و قصد مؤلف از نگارش تاریخ گیلان، ابتدا آن بوده که «قضیه مذکوره [غریب‌شاه] را به نوعی که سانح شده بود، تألیف نماید» (۱۷ . ص ۵). لیکن سپس دیگر وقایع قبل از آن را نیز به نگارش در می‌آورد. از این نظر، اعتبار سخن او از دیگران بیشتر است.

بنابراین غریب‌شاه همان کالنجار سلطان رشتی بوده که مردم گیلان به دلیل ظلم و اجحافات عمال و دیوانیان صفویه در آن ایالت، او را عادلشاه لقب دادند، بدان امید که ازستم و بی‌عدالتی موجود رهایی یابند. اما در نظر دولتیان به غریب‌شاه اشتهاار یافت، چراکه او پیش از آن، قدرت خود را بر اثر تسلط شاه‌عباس بر گیلان از دست داده بود و در غربت و گمنامی به سر می‌برد.

نگرش مورخان رسمی درباره قیام

مورخان عهد صفوی حتی نویسندگانی از اهل گیلان، از غریب‌شاه و مردمی که در قیام او شرکت داشتند با عناوین و عبارات زنده‌ای یاد کرده‌اند که نشان از دشمنی و نفرت دولتیان از این شورش دارد. از شخص غریب‌شاه با صفاتی چون: مجهول، بیچاره، بی‌کس، بازیچه غریب، بی‌عاقبت، سفیه نادان، روسیاه ابله، مخذول، شارع امنیت و بدفعال (۱۹ . صص ۵۲، ۵۴ و ۹ . ص ۲۳۶ و ۱۴ . ص ۲۱۰ و ۲ . ص ۱۶ و ۲۴ . ص ۴۳۹) یاد کرده‌اند و در هویت او یعنی انتساب به فرزندی جمشیدخان اختلاف نموده‌اند. محمد معصوم اصفهانی می‌گوید: «شخص مجهول‌القدری را به اعتبار آنکه پسر جمشیدخان است موسوم به غریب‌شاه نموده...» (۱۹ . ص ۵۰)، اسکندربیک نیز می‌نویسد: «شخصی را به پسری جمشیدخان موسوم نموده...» (۱ . ص ۱۵) و اعتمادالسلطنه او را «شخصی مجهول که ادعا کرده از نواده حکمرانان قدیم گیلانم...» (۳ . ج ۲ . ص ۱۴۶) معرفی کرده است. رضاقلی خان هدایت هم در حوادث سال ۱۰۳۸

ه. ق از «فتنه گیلان» یاد می کند که «مجهولی به دست آوردند و گفتند پسر جمشیدخان والی بیه پس [است] و مخفی بوده کنون ظهور نموده و آن بیچاره را غریب شاه نام کردند و گیلانیان ساده لوح گرد او را گرفته شاه بازی آغاز نهادند. مجملاً سی هزار کس بر اطراف آن بی کس اجتماع کرده هر یک به حکومت دیاری نامزد شدند.» (۲۴ . ج ۸ . ص ۴۳۹).

از اصل قیام با تعبیر: فتنه و سانحه، فساد و شورش، عصیان و طغیان، شاه بازی، لعب عجیب، دولت روباه صولت و غیره یاد شده و قیام کنندگان را با عناوین: اشرار و بی دولتان لئام، ارباب ضلال، گروه لئام، سفیهان ناقص خرد سبک عقل، جمعی پریشان وقومی بی نام و نشان، اجامره و اوباش، لشکر بلاظفر اجامره، اهل فساد و جنود شیطان، تابعان گمراه، مخدولان، شوریده بختان سفیه و غیره توصیف کرده اند. (همان و ۱۷ . صص ۲۸۰-۲۶۳). ذکر عباراتی از نوشته های این مورخان درباره قیام غریب شاه منعکس کننده دیدگاه مورخان رسمی نسبت به چنین قیام هایی است که در مخالفت با نظام حاکم به وقوع می پیوست و طبیعی است که دستیابی به حقیقت این گونه حرکتها بر اساس گزارشهای جانبدارانه از دولت صفوی تا حدی مشکل است.

یکی از این واقعه نگاران رسمی در بیان این حادثه می نویسد: «جمعی از مردم گیلان که به سمت کم عقلی و صفت نادانی ضرب المثل اهل جهان اند، چون از قضیه ناگزیر حضرت غفران پناهی آگاه گشتند بر سر آرزویی که از دیرباز تخمیر وجود ایشان بود رفته شخص مجهول القدری را به اعتبار آنکه پسر جمشیدخان است موسوم به غریب شاه نموده به مسند حکومت آن دیار نشاندند غاشیه اطاعتش بر دوش کشیدند و در اندک فرصتی جمعی کثیر و جمعی غفیر در سلک ملازمان و جانسپارانش منتظم گشته شورش و فساد آغاز نهادند و از قصبه لشته نشا... که همیشه معدن و منبع مردم شیطان سیرت شیاطین سریرت بوده... به عزم تاراج بلده رشت... متوجه شدند.» (۱۹ . ص ۵۰).

در گزارش مورخ دیگری آمده است: «جمعی از شوریده بختان سفیه گیلانی بغی و فساد و طغیان ورزیده شخصی را... به روی کار آورده غریب شاه نام نهادند دستاویز خود ساختند و جمعی کثیر از اشرار و بی دولتان لئام و فتنه انگیزان بی عاقبت نکوهیده فرجام بر سر او جمعیت نموده و برهمزن هنگامه عافیت خلق آن دیار گشتند... و جمهور مقیمان لشته نشا که همیشه فتنه انگیز و واقعه طلب اند سر از دریچه عصیان و طغیان بر آورده حکومت آن بی عاقبت را پذیرفته بر سر او جمعیت نمودند...» (۲ . صص ۱۶-۱۵).

عوامل شکست قیام

در شکست قیام غریب شاه علاوه بر عملیات نظامی گسترده شاه صفی علیه شورشیان، عوامل دیگری مؤثر بود که به ماهیت خود قیام مربوط می شود. از جمله این عوامل، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- عدم تجانس نیروهای شرکت کننده در قیام و دوگانگی اهداف و منافع قیام کنندگان.

این امر موجب بی سرانجامی قیام و عدم انسجام کامل طیفهای شورشی گشت. از نظر ترکیب نیروها، دو دسته عمده در این قیام حضور داشتند یک دسته خونین، ملاکین و اعقاب سلاله های محلی سابق گیلان بودند که بر اثر سیاست شدید تمرکزگرایی شاه عباس اول و خاصه شدن گیلان و قرار گرفتن اداره آن به دست وزیر اعزامی از دربار صفویه، به کنج اختفا می زیستند، لیکن مترصد فرصتی بودند تا در پی کسب قدرتمجدد در منطقه اقدام نمایند.

این بزرگان می‌خواستند از نارضایی روستاییان گیلانی و طالش علیه مالیاتهای گزافی - که از جانب دولت شاه پس از تبدیل گردیدن گیلان به ملکخاصه وضع شده بود - استفاده کنند برای هدف خود که تصاحب قدرت منطقه‌ای و تشکیل فرمانروایی مستقل در برابر صفویان بود و در این تلاش، داعیه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به نفع رعایا نداشتند. حضور این دسته در قیام، بهره‌گیری از فرصت پیش آمده بر اثر مرگ شاه‌عباس و جلوس شاه صفی و تأمین منافع شخصی خود بود. از این‌رو، اینان با هدف توده مردم هماهنگی نداشتند و آنگاه که فشار نیروهای حکومت زیاد شد، راه تفرقه در پیش گرفته و هر کس در پی حفظ جان خود، از هدایت قیام دست برداشته و مردم را رها کردند. حتی فرزند(۴) یکی از ملاکینی که به شورشیان پیوسته بود به ایشان خیانت ورزید و نقشه‌های آنان را به آگاهی ساروخان رسانید. بدین سبب لشکریان شورشی در نبرد کوچصفهان از قشون دولتی شکست خوردند و تعداد زیادی کشته دادند.

وجود تضاد در صنوف شورشیان در تصمیم‌گیری‌های آنان نیز تأثیر می‌گذاشت و شیوه برخورد آنها را با بزرگان و اعیان محلی و یا مصادره اموال متفاوت می‌کرد. باگسترش قیام، روستاییان شورشی مستقلاً عمل می‌کردند و به کالنجار سلطان (غریب‌شاه) و امیران وی کمتر اعتنا می‌نمودند و ملاکینی که در آغاز شورش فعال بودند دیگر وظیفه مهم را در جریان نهضت ایفا نمی‌نمودند.

وقتی در جریان تصرف رشت، شورشیان انبارهای دولتی را شکسته و ۲۰۰ خروار (۵۹ هزار کیلوگرم) ابریشم خام را که مأموران شاه به‌عنوان مالیات از روستاییان گرفته بودند، میان بینوایان شهرها تقسیم کردند، بعضی از «افراد محترم و نامی عوام الناس» (یعنی قشر متوسط شهری) نزد کالنجار سلطان آمده و استدعا کردند تا وی برای انبارها اقدامی به عمل آورد و گفتند: «آخر این ابریشم تو را به کار آید.» غریب‌شاه نیز قبول کرد و نیروها را از غارت ابریشم دیوان و تاراج اموال منع نمود. در فومن نیز شورشیان می‌خواستند خانه‌های کلانتر و اعیان محل را آتش بزنند، ولی کالنجار سلطان و سران قیام، مردم را از این کار باز داشتند (۱۷ . صص ۲۶۶-۲۶۵). این موارد نشان از تباین اهداف و دیدگاه‌های توده شورشی و اعیان شرکت‌کننده در این قیام دارد.

۲- نداشتن سازمان و عدم برنامه‌ریزی و نقشه. قیام مردم گیلان بیشتر دستخوش یکشور و احساس عمومی بود و بیشتر به غارت کردن انبارها و خزاین دولتی منجر شد. اعمال روستاییان و مستمندان شهری فقط نتیجه تجلی نارضایتی و نفرت ایشان بود، ولی برنامه و نقشه معین نداشتند.

۳- وفادار ماندن برخی از حکام و اعیان محلی به دولت مرکزی و حمایت مردم برخی از شهرها از قشون اعزامی برای سرکوب غریب‌شاه، در نتیجه عدم همبستگی کامل مردم گیلانات در جریان قیام علیه دولت شاه‌صفی.

۴- خیانت برخی از ملاکین و حکام که در رأس قیام بوده و پیوستن به سپاه مرکزی و بروز گسستگی و پراکندگی در نیروها.

۵- ضعف ابزار و آلات جنگی و تجهیزات شورشیان به گونه‌ای که غالب شرکت‌کنندگان به چوبدستی، چماق و داس و ابزاری از این قبیل مجهز بودند.

۶- قتل عام برخی از شهرها مثل لشته‌نشا و مردم شورشی به دست نیروهای دولتی و ایجاد اضطراب و تشویش در میان ساکنان گیلان.

۷- اقدامات شدید نظامی شاه‌صفی در سرکوب شورش با اعزام حکام مختلف و گماشتن ساروتقی در رأس نیروهای اعزامی برای مواجهه با قیام. قیام کنندگان از پنج‌سو مورد تهاجم قرار گرفتند. حکام ایالات و شهرهای مجاور گیلان از قبیل ساروخان طالش حاکم آستارا، محمدی خان حاکم کهدم، گرگین سلطان حاکم گسکر، بهرام‌قلی سلطان صوفی حاکم دیلمان، و وزیرای گیلانات برای حمله به غریب‌شاه به دستور شاه‌صفی آماده شدند. (۵) (همان . ص ۲۷۵) «خوانین معظم» با قشون خویش در بخش شورشی «لشته‌نشا» اقامت کردند و زنان و دختران ساکنان آنجا را به بردگی و کنیزی بردند و «هر یک از شورشیان را که دستگیر می‌کردند و یا به نزد ایشان می‌آوردند بدون اینکه رحمی کنند می‌کشتند.» (همان . ص ۲۷۹) و بدین صورت شورش فرو نشانده شد.

نتیجه

قیام غریب‌شاه از یک‌سو برآمده از تمایل حکام و اعیان سرخورده محلی برای رسیدن به قدرت بود که گاه به گاه از فرصت‌ها برای نیل به این هدف بهره می‌جستند و از سویی دیگر نتیجه نارضایتی و شدت هیجان مردم فرو دست شهرها و روستاهای گیلان از ستمو فشار مالیاتی و نابسامانی معیشتی و تنگناهای اقتصادی بود. حاصل آن در صورت موفقیت و پیروزی در برابر دولت مرکزی، ایجاد حکومت مستقل در گیلان بود که ضمن بروز تنش و درگیری در میان مدعیان متعدد قدرت بویژه سردمداران قیام، سرنوشت توده مردم (رعایا) در آن، با وجود حاکمیت نظام بزرگ‌مالکی و مناسبات موجود بر روابط تولید، همچنان مبهم و نابسامان باقی می‌ماند. در این فرض، مردم اگر چه از زیر سلطه عمال دولت صفوی بیرون می‌آمدند، لیکن ناگزیر بودند که به حکومت اعیان و بزرگ‌مالکان محلی گردن گذارند.

قیام غریب‌شاه در اصل در صدد نابودی دولت صفوی نبود، بلکه در حد یک شورش محلی دامنه آن بالا گرفت که آن نیز به سرعت متوقف شد. ناهماهنگی اغراض و اهداف قیام‌کنندگان، بروز شکاف بین قدرت‌طلبان و مردم ناراضی و پرشور، نداشتن برنامه و سازماندهی مشخص از درون قیام، و شدت عمل دولت مرکزی در مهار آن، که به قصد جلوگیری از تجزیه ایالت و عدم بروز حوادث مشابه در ایالات دیگر صورت گرفت از برون، به حیات کوتاه آن پایان داد و گیلان همچنان در دوره شاه‌صفی به عنوان ایالت «خاصه» باقی ماند.

پی‌نوشت

۱- درباره نامه‌های مبادله شده بین خان احمدخان گیلانی و سلاطین صفوی از شاه طهماسب تا شاه‌عباس اول بنگرید به: نامه‌های خان احمدخان گیلانی، صص ۱۷-۲۴ و ۱۰۵-۶۲. عبدالحسین نوایی، شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، و شاه‌عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۱۷.

۲- نقل اسکندربیک در این باره چنین است: «... خواجه حسام‌الدین وکیل خود را از راه شیروان به استانبول نزد خواندگار روم فرستاده به او توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی من است و به طیب نفس پیشکش دودمان آل عثمان

می‌نمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر رومیه را از راه دریا به لاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را به تصرف ایشان می‌دهم و از آنجا به قزوین اندک راهی است و تسخیر عراق به سهولت دست می‌دهد...» (۱. ص ۴۴۹) و نیز همین مطلب در *روضه‌الصفای ناصری*، ج ۸، صص ۲۶۱-۲۶۲.

۳- اسکندربیک در این باره می‌نویسد: «طایفه روملو دست به قتل و غارت دراز کردند، اکثری گناهان به آتش گناهکاران سوختند. جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند.» (۱. ص ۵۱۴).

۴- این شخص محمدقاسم فرزند شیخ ابراهیم کوچصفهانی بود که از راه تلبیس می‌خواست هردو طرف را داشته باشد و ظاهراً از طرفداران غریب‌شاه بود. سپس پنهانی از اردوی او جدا شد و خود را به اردوی خوانین اعزامی از جانب شاه صفی رسانید و به خدمت ساروخان رسید و حقایق حالات غریب‌شاه را به آنها بازگو کرد (۱۷. ص ۲۷۶).

۵- اولتاریوس از حکام زیر یاد کرده است: ساروخان حاکم آستارا، امیرخان حاکم گسکر، محمدخان حاکم کهدم، حیدر سلطان قوینلو حاکم تنکابن، آدم سلطان گرگین حاکم مازندران. (۵۰. ص ۵۹۵).

منابع و مأخذ

- ۱- اسکندربیک ترکمان (منشی). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، ج ۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰
- ۲- اسکندربیک ترکمان (منشی) و محمدیوسف مورخ. *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح سهیلی خوانساری، چاپخانه اسلامی، تهران، ۱۳۱۷.
- ۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲، تهران، ۱۲۹۹.
- ۴- افوشته‌ای نطنزی، محمود. *نقاوه‌الاثار فی ذکرالاحیاء*، به اهتمام احسان اشراقی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵- اولتاریوس، آدم. *سفرنامه اولتاریوس*، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، کتاب برای همه، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶- پیگولوسکایا. ن. و. و دیگران. *تاریخ ایران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴.
- ۷- *تاریخ ملا کمال*، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، ۱۳۳۴.
- ۸- ثابتیان، ذ. *اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه*، کتابخانه ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۳.
- ۹- حسینی استرآبادی، حسن. *تاریخ سلطانی از شیخ‌صفی تا شاه‌صفی*، به اهتمام احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۰- حسینی قمی، قاضی احمد. *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹.

- ۱۱- رازی، امین احمد. هفت اقلیم، ج ۱، تصحیح جواد فاضل، کتابفروشی علمی دادبیه، تهران، بی تا.
- ۱۲- روملو، حسن بیگ. احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۳- شاردن، ژان. سیاحتنامه، ترجمه محمد عباسی، ج ۸، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۴- شاملو، ولی قلی. قصص الخاقانی، تصحیح حسن سادات ناصری، ج ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۵- شیرازی نویدی، عبدی بیگ. تکملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۶- فلسفی، نصرالله. زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، چاپ چهارم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۷- فومنی گیلانی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان، تصحیح عطاءالله تدین، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۸- لاهیجی، علی بن شمس الدین. تاریخ خانی، تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۹- محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی. خلاصه السیر، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۰- نامه های خان احمد گیلانی، به کوشش فریدون نوزاد، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۱- نوایی، عبدالحسین. شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، انتشارات ارغوان، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۲- نوایی، عبدالحسین. شاه عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، ج ۱، چاپ سوم، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۳- واله اصفهانی، محمدیوسف. خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۴- هدایت، رضاقلی خان. روضة الصفا ناصری، ج ۸، انتشارات کتابفروشیهای مرکزی، خیام، پیروز، تهران، ۱۳۳۹.

این مقاله از مرکز اطلاع رسانی دانشگاه اصفهان اخذ شده است.